شهید قاسم سلیمانی

شهید ابومهدی المهندس

شهید مصطفی چمران

شهید ادواردو آنیلی

شهید حسن شاطری

شهید حسن طهرانی مقدم

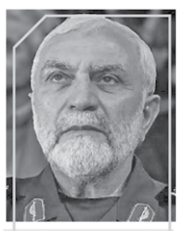
شهید حسین همدانی

شهید محسن فخری‌زاده

شهید صیاد شیرازی

شهید محسن حججی

شهید سیدمحمدباقر حکیم

شهید عماد مغنیه

شیخ ابراهیم زکزاکی

دکتر رمضان عبدالله

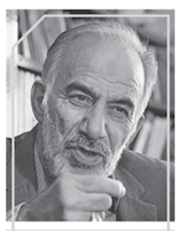
سردار ابراهیم محمدزاده

سیدحسن نصرالله

قهرمانان شجاع و بی‌ادعا

کامران پورعباس

با آغاز جنگ تحمیلی شهر و پالایشگاه نفت آبادان به‌عنوان بزرگ‌ترین مجتمع تولید سوخت در خاورمیانه آماج حملات سنگینِ هوایی و خمپاره‌ای دشمن بعثی قرار گرفت.

هفتم مهر ۱۳۵۹، بعثی‌ها حمله هوایی سنگینی به پالایشگاه آبادان انجام دادند. متعاقب آن آتش‌نشانان منطقه و شهرهای اطراف برای مهار آتش روانه پالایشگاه شدند. در هنگام عملیات اطفای حریق، هواپیماهای دشمن دوباره اقدام به بمباران پالایشگاه کردند که منجر به شهادت ۱۸ نفر از آتش‌نشانان فداکار و شجاع شد.

برای گرامیداشتِ شهدای این حادثه، تندیسی مقابل ساختمان آتش‌نشانی پالایشگاه آبادان احداث و نصب شده است که مزین به نام و تصویر دوازده شهید آتش‌نشان است. شهیدان علی حیاتی، نوروز میرزایی، غلامحسین نظافت، مرتضی عمارستانی، عبدالرضا دیراوی‌نژاد، محمد صادق صدیقی، احمد صمیمی، محمد حسین‌زاده دشتی، علی‌اکبر بری هندیجانی، کیامرث پرویززاده، عبدالغنی ثامری و قاسم تنگستانی.

با هدف ترویج ایمنی و پیشگیری از حوادث در سطح کشور و یادآوری حماسه‌آفرینی‌ها و از خودگذشتگی‌های آتش‌نشانان در عرصه دفاع مقدس، در سال ۱۳۷۹ از سوی شورای عالی انقلاب فرهنگی کشور، روز هفتم مهرماه به نام روز «آتش‌نشانی و ایمنی» در تقویم ملی ثبت شد.

شهید صمد سلمانیان

شهید صمد سلمانیان در سال ۱۳۳۷ جذب آتش‌نشانی تهران شد. پس از گذراندن دوره آموزشی، در میدان حسن‌آباد از ایستگاه‌های قدیمی آتش‌نشانی مشغول به کار شد و در نهایت به ایستگاه منطقه شمیران انتقال یافت. این شهید در طول خدمت خود در حوادث و آتش‌سوزی‌های مختلفی عاشقانه به کمک مردم شتافت و در عملیات‌های مختلفی دچار آسیب دیدگی و مجروحیت هم شد.

در سال ۱۳۵۰ بود که حریق یک منزل مسکونی در محدوده ایستگاه اعلام شد و این آتش‌نشان فداکار به اتفاق همکاران خود برای اطفای حریق عازم شدند که قبل از رسیدن به محل عملیات، خودروی ساواک با ماشین آتش‌نشانی تصادف کرد و صمد سلمانیان در حین خدمت به مردم به شهادت رسیده و به‌عنوان اولین شهید آتش‌نشانی شناخته شد.

شهید حسین ابراهیمی

شهید حسین ابراهیمی پیش از انقلاب در فعالیت‌های مختلف مبارزاتی شرکت داشت.مهر ۱۳۵۷، به دلیل علاقه‌ای که به خدمت و کمک به مردم داشت، به استخدام آتش‌نشانی تهران درآمد و با رشادت و فداکاری در عملیات‌های حوادث و اطفای حریق زیادی شرکت کرد.

با آغاز جنگ تحمیلی به فرمان امام خمینی لبیک گفت و به عنوان جهادگر جهاد سازندگی به جبهه‌های حق علیه باطل شتافت. رمضان سال ۱۳۶۱ در عملیات رمضان مورد اصابت ترکش قرار گرفت و به شدت مجروح شد. بعد از مدتی به دلیل شدت جراحات در مردادماه ۱۳۶۱ به خیل شهدا پیوست.

شهید محمدحسین صالحی

شهید آتش‌نشان محمدحسین صالحی بارها به جبهه رفت. دفعه آخر که به جبهه می‌رفت با مخالفت همسرش به بهانه فرزندانشان مواجه شد، محمدحسین در جواب گفت: فردا همین بچه‌ها که بزرگ شوند، می‌گویند چرا حرکتی نکردید تا مملکت به دست اجنبی نیفتد؟ آن وقت چه جواب بدهم؟

سرانجام محمدحسین صالحی در بهمن ۱۳۶۴ به شهادت رسید.

شهید محمدصالح قاسملو

آتش‌نشان شهید محمدصالح قاسملو در ۲۶ اردیبهشت ۱۳۶۷ بعد از عملیات مرصاد در منطقه غرب کشور به شهادت رسید.

در وصیت‌نامه شهید آمده است:

«در این برهه از زمان واقع شده‌ایم که دولت و امت، راه امام‌حسین(ع) را می‌رود تا ان‌شاءالله به مهدی(عج) برسد.من مخلص برادران آتش‌نشان هستم. از آن مدیرعاملش گرفته تا آنِ جاروکش سازمان آتش‌نشانی حتی آن بی‌تفاوت‌ها که یقیناً در اطفای حریق و خدمات مردمی از جان خویش مایه می‌گذارند تا هستی و مال و جان هم وطن‌های عزیزشان را از کام حریق ربوده و با بهترین برخوردها به آنها تقدیم می‌دارند. از خداوند می‌خواهم که رضایت مردم و در نتیجه رضایت خداوند باعث شود که جان و روح آتش‌نشانان در آخرت از کام آتش ربوده شده و در رحمت خداوند داخل شوند.»

شهید امید عباسی

امید عباسی فرمانده ایستگاه ۶۸ سازمان‌آتش‌نشانی در تهران، سال ۱۳۹۲ در اثر اطفای حریق در شهرک شهید باقری به شهادت رسید.

در طبقه دهم یک ساختمان ده طبقه آتش و دود سیاهی به بیرون زبانه می‌کشید. آتش‌نشانان به فرماندهی شهید عباسی از چند جهت مشغول خاموش کردن آتش‌سوزی شدند و یک مادر و دو فرزندش را سالم به پایین ساختمان منتقل کردند. امید پس از پیدا کردن دختر بچه ۹ ساله در آتش، با دادن ماسک تنفسی‌اش به او، بر اثر شدت حرارت و حجم بالای دود به کما رفت و بر روی زمین افتاد. همکارانش او را به بیرون منتقل کردند و با آمبولانس به بیمارستان منتقلش کردند که در آنجا به شهادت رسید. این آتش‌نشان فداکار کارت اهدای عضو دریافت کرده بود. بعد از شهادت، اهدای اعضای بدنش موجب نجات جان هفت نفر شد.

شهدای حادثه انفجار قطار باربری در نیشابور

حادثه انفجار قطار باربری در نیشابور بزرگ‌ترین حادثه ریلی کشور و یکی از تلخ‌ترین سوانح در جهان است که ۲۹ بهمن ۱۳۸۲ در نزدیکی ایستگاه خیام در ۱۷ کیلومتری نیشابور رخ داد و در اثر آن بیش از ۳۰۰ نفر شامل آتش‌نشانان و نیروهای امدادی، مسئولان، نیروهای دولتی، شهروندان و اهالی محلی جان خود را از دست داده و بیش از چهارصد نفر نیز زخمی شدند. آتش‌نشانان از شهرهای نیشابور، مشهد، قدمگاه، درود و پست فولاد خراسان در حال اطفای حریق بودند که انفجار رخ داد و به شهادت رسیدند. تعداد آتش‌نشانان شهید در این حادثه بالغ بر ۲۰ نفر ذکر گردیده است.

شهید مرتضی فخریان

شهید مرتضی فخریان مدیرعامل سازمان آتش‌نشانی نیشابور در محل سانحه قطار باری حاضر بود و فرماندهی عملیات اطفای حریق را بر عهده داشت که انفجار رخ می‌دهد و به شهادت می‌رسد.

مرتضی فخریان سال ۱۳۶۹ به ریاست آتش‌نشانی نیشابور منصوب شد. شهید فخریان توانست در سال ۱۳۷۸ علاوه‌بر راه‌اندازی ایستگاه سوم آتش‌نشانی و انتقال ایستگاه مرکزی به بلوار فضل، با تصویب اساسنامه از وزارت کشور، واحد آتش‌نشانی نیشابور را به سازمان آتش‌نشانی و خدمات ایمنی شهرداری نیشابور ارتقا دهد و در راه خدمت‌رسانی بهتر به مردم گام‌های محکم‌تری بردارد. وی در سال ۱۳۸۰ اولین خودرو نجات و حریق را در نیشابور طراحی و تجهیز نمود که این خودرو در زمان خود ازکارایی بالایی برخوردار بود و خبر آن در روزنامه‌های آن زمان به چاپ رسید. در حادثه انفجار قطار باربری در ایستگاه خیام نیشابور، ۸ نفر از کارمندان آتش‌نشانی نیشابور ازجمله مدیرعامل و معاونت عملیات، رئیس‌هیئت‌مدیره و یکی از اعضای هیئت‌مدیره به شهادت رسیدند.

شهید مهدی صفادل

شهید آتش‌نشان مهدی صفادل از شهدای دیگر انفجار قطار باربری در نیشابور است. مهدی فرزند استاد خدابخش صفادل شاعر وادیب بزرگ کشور است. از ماندگارترین آثار او، سرود بومی ویژه نیشابور است که در آغاز هر همایشی در نیشابور پس از سرود ملی پخش می‌شود.این شاعر نامور در حضور رهبر انقلاب نیر شعرخوانی نموده است.استاد صفادل مؤسس و دبیر انجمن ادبی «رابعه» در نیشابور است که توانسته شاعرانی را از این انجمن به جامعه‌ی ادبی کشور معرفی کند.

چندین مجموعه شعر از استاد صفادل منتشر شده است از جمله کتاب ملکوت هفتم که در آن برای نخستین‌بار در کشور شاعر نیشابوری چهل حدیث امام موسی‌کاظم(ع) را به نظم درآورده است. استاد صفادل این کتاب را به شهدای انفجار قطار باری نیشابور به‌ویژه آتش‌نشانان امدادگر تقدیم نموده است.

شهدای پلاسکو

۳۰ دی ۱۳۹۵ آتش‌سوزی در ساختمان قدیمی پلاسکوی تهران که مرکز تولید و پخش گسترده پوشاک بود، باعث شد تا گروه‌های متعدد آتش‌نشانی با حضور به موقع در محل حادثه نسبت به اطفای حریق و امدادرسانی اقدام نمایند. پس از نزدیک به چهار ساعت از تلاش آتش‌نشانان که مصدومیت، سوختگی و دودگرفتگی برخی از آنها را در پی داشت، در حالی که نیروهای فداکار آتش‌نشان پس از تخلیه ساختمان از مردم و کسبه در حال جدال با آتش بودند، ناگهان و در عین ناباوری ساختمان پلاسکو در اثر انفجار فرو ریخت و عده‌ای از آتش نشانان و هم‌وطنان که تعداد آنها حدود بیست نفر بود، در زیر آوار هولناک گرفتار شده و به شهادت رسیدند.

رهبر معظم انقلاب اسلامی حضرت آیت‌الله خامنه‌ای در نخستین ساعات پس از وقوع حادثه پلاسکو، در پیامی روحیه‌بخش و وحدت‌آفرین شهامت و فداکاریِ آتش‌نشانان را ستودند.

با تلاش مجاهدانه مسئولان و مردم و آتش‌نشانان آواربرداری انجام شد و پیکر حدود بیست شهید کشف شد.

رهبر انقلاب پس از آواربرداری و در آستانه به خاک‌سپاری شهدای حادثه پلاسکو پیامی صادر نمودند که در آن آمده است: «اکنون پس از شب‌ها و روزهای تلخ نگرانی و کاوش، نوبت آن است که یاد فداکاری باشکوه و مظلومانه آتش‌نشانان مؤمن و شجاع ملت ایران ثبت و بزرگ داشته شود و مردانی را که حقاً باید قهرمانان کم‌ادّعا و بااخلاص نامیده شوند همگان بشناسند و درس آنان را در خاطر نگه دارند.این جوانمردان برای نجات جان و مال هم‌میهنان خود، با شهامتی شگفت‌انگیز به درون آتش و آوار رفتند و جان خود را در خطر نهادند و خود را فدا کردند. آنان یک بار دیگر خاطرات فداکاری‌های دوران دفاع مقدس را زنده کردند و نشان دادند که ایرانی مؤمن آنجا که پای خطرپذیری برای ادای وظیفه در میان است عزمی راسخ و شجاعتی مثال‌زدنی را تجسّم می‌بخشد و در راه خدا متاع جان را بی‌چند و چون عرضه می‌کند.... اینها شهیدان راه خدمت دشوار و انجام وظیفه پرخطرند و هرگز فراموش نخواهند شد ان‌شاءالله.»

۱۶ آتش‌نشان در این حادثه به‌شهادت رسیدند که اسامی آنها چنین است:

شهیدان بهنام میرزاخانی، فریدون علی‌تبار، محمد آقایی قادرلو، محسن روحانی سندیانی، رضا نظری، رضا شفیعی، مجتبی کوهی، حامد هوایی قوشچی، حسین حسین‌زاده، امیرحسین داداشی، علی مستوفی، محسن قدیانی، حسین سلطانی، ناصر مهرورز، علیرضا صفی‌زاده، علی امینی.

شهید علی امینی

باتجربه‌ترین شهید آتش‌نشان در حادثه پلاسکو، شهید علی امینی مدیر منطقه ۲ عملیات آتش‌نشانی تهران با ۲۸ سال سابقه در آتش‌نشانی است. در تمام مدت خدمتش به همه نیکی کرد و بیش از وظیفه‌اش کار و خدمت می‌کرد.

در عملیات‌های اطفای حریق همیشه خودش دل به آتش می‌زد و با این که فرمانده بود و دلیلی به حضورش نبود ولی می‌گفت من باید بروم تا بچه‌ها انگیزه بگیرند و کارشان را به خوبی انجام دهند. با این که بارها در عملیات‌های حریق صدمات جدی دیده بود ولی هرگز دست از تلاش و ایثار برنداشت.

قبلاً هم دوبار تا آستانه شهادت رفته بود. یک‌بار در عملیاتی می‌خواست برق را قطع کند که دچار برق‌گرفتگی شدیدی شد و دستش به فیوز برق چسبید که به کمک نیروهای امدادی نجات یافت. در عملیات دیگر آتش‌سوزی در یک تعمیرگاه در نظام‌آباد اتفاق افتاده بود که تعمیرکار در آتش گرفتار شده بود. شهید امینی با این که همه‌جا را آتش و دود گرفته بود به همکارانش گفت: بچه‌ها روی لباسم آب بریزید تا برگردم. بعد هم راهی آنجا شد. با این که پایش لیز خورد و خودش در چال افتاد، ولی مرد گرفتار را نجات داد و خودش در این حادثه آسیب دید.

در حادثه پلاسکو حدود ۶۰ نفر از آتش‌نشان‌ها با کمکش نجات پیدا کردند و به اقوامش گفتند که جانشان را مدیونش هستند. او پس از بیرون کردن همکاران و مردم عادی داخل شده بود تا آخرین بررسی‌ها را انجام دهد و مطمئن شود کسی داخل نمانده باشد که متأسفانه خودش در آخرین لحظات پشت پنجره ماند و پس از بیرون فرستادن دو نفر از همکارانش گرفتار شد.

شهید امینی رزمنده دوران دفاع مقدس بود. همیشه می‌گفت: «خدایا دوست ندارم در رختخواب بمیرم، دوست دارم در راهی که ارزش جان دادن از این دنیا بروم، من که سال‌ها جبهه بوده‌ام و شهید نشدم خدایا کمک کن تا در راه خدمت به مردم جان را از دست بدهم و از این دنیا بروم و همین گونه شد که خود عمری آرزویش را داشت. در راه خدمت مردم رفت و به آرزوی خود رسید.»

شهید علیرضا سفی‌زاده

از شهدای دیگر پلاسکو، شهید علیرضا سفی‌زاده، فرمانده ایستگاه ۴ سازمان آتش‌نشانی تهران است که ۲۳ سال عاشقانه کار و خدمت کرده بود.

در آتش‌سوزی‌ها وسط میدان بود. یک بار که زیرزمین یک مغازه رنگ‌آمیزی آتش گرفته بود، وقتی برای آتش خاموش کردن رفته بود، کرکره مغازه بلند شده و یک طرف صورت و سرش ضربه خورده و شکسته بود.آرزویش شهادت بود و آخر هم به آرزویش رسید.

شهید مصطفی مختارزاده
آتش نشان شهید حسین نمازی
شهید محمدرضا روشن قیاس
آتش نشان شهید مرتضی فخریان
آتش نشان شهید مهدی صفادل
آتش نشان شهید مهدی درودی
آتش نشان شهید میرزا محمد رضایی
شهید سیدرضا رجائی

شهید بهنام میرزاخانی

شهید بهنام میرزاخانی، آتش‌نشان ایستگاه ۲ سازمان آتش‌نشانی تهران بود. عاشق آتش‌نشانی بود و همیشه می‌گفت: آتش‌نشانی شغل نیست، عشق است.

بهنام زمان حادثه پلاسکو دچار سوختگی شد و با ۶۵ درصد سوختگی به بیمارستان منتقل شد و پس از یک روز که در کما بود به شهادت رسید. میرزاخانی به‌عنوان جوان‌ترین شهید آتش نشان حادثه پلاسکو شناخته می‌شود. تازه‌داماد هم بود و تازه دو ماه از عقدش گذشته بود.کارت اهدای عضو داشت و به دلیل شدت جراحات تنها توانستند قلبش را اهدا کنند.

مدتی آموزش‌های نظامی دیده بود و می‌خواست مدافع حرم شود. پس از مدت‌ها پیگیری، قرار بود عید سال ۱۳۹۶ به سوریه اعزام شود که در وطن خودش شهید شد.

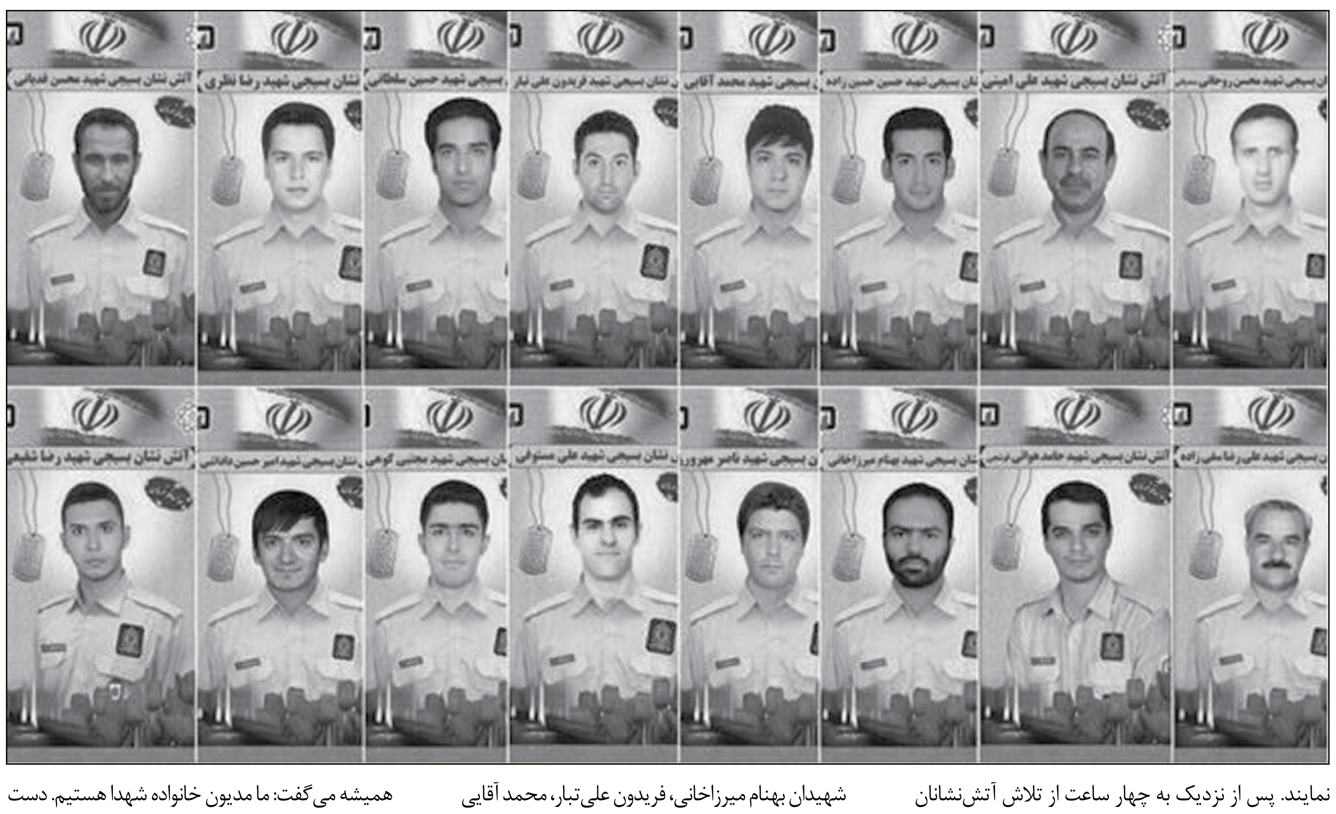

همیشه می‌گفت: ما مدیون خانواده شهدا هستیم. دست پدر و مادر شهدا را باید بوسید.تا فرصتی به دست می‌آورد، راهی گلزار شهدا می‌شد. تفریحش زیارت شهدا بود. شب‌های قدر را در کنار شهدا احیا می‌کرد و آرزو داشت در قطعه شهدا آرام بگیرد تا پس از شهادت باز هم با دوستانش در این مکان مقدس جمع شوند.

پدر شهید خاطرنشان می‌نماید: «همیشه تصویر مقام معظم رهبری در گوشی همراه بهنام بود. به رهبری علاقه داشت و دلش می‌خواست ایشان را از نزدیک ببیند. وقتی مقام معظم رهبری بر سر مزار شهدای آتش‌نشان و مخصوصاً بر سر مزار بهنام حاضر شد، خیلی از این موضوع خوشحال شدیم که اگرچه بهنام در طول حیاتش رهبری را ندید؛ ولی ایشان به دیدار بهنام رفتند.»

شهید رضا شفیعی

شهید رضا شفیعی از شهدای پلاسکو در ایستگاه شماره ۱۳ تهران فعالیت می‌کرد. رضا تازه‌داماد دیگر پلاسکو بود و قرار بود دو ماه بعد یعنی در اسفند ۱۳۹۵ مراسم ازدواج خود را برگزار نماید.

شهید شفیعی آتش‌نشانی را به خاطر علاقه‌ای که برای خدمت کردن به مردم داشت، انتخاب کرده بود و به کاری که انجام می‌داد عشق می‌ورزید و تا لحظه آخر نیز عاشقانه به دل آتش زد.

پدر شهید شفیعی که خودش هم ۵ سال حضور در جبهه داشته و جانباز شیمیایی است درباره نحوه شهادت رضا می‌گوید: «به پسرم افتخار می‌کنم. همکاران رضا که از مهلکه پلاسکو نجات پیدا کردند و عمرشان به دنیا بود، می‌گفتند یک ربع قبل از فروریختن ساختمان، رضا با اصرار داخل رفت. با شوخی به او گفتند نرو سه ماه دیگر عروسی‌ات است، صورتت زخمی می‌شود. زیر بار نرفته و گفته بود باید بروم، بچه‌ها دست‌تنها هستند. یک ربع بعد از رفتن رضا پلاسکو آوار شد.»

قبل از شهادت هم چندبار زخمی شده بود و چندبار از نردبان افتاده بود و این حوادث برایش عادی بود. همیشه دست و پاهایش خراشیده و زخمی بودند.

رضا بسیار هیئتی بود. پدرش جلسات هفتگی هیئت علمدار را در منزل برگزار می‌کرد و یکی از پایه گذاران این هیئت است. رضا هر کجا که بود خودش را برای هیئت می‌رساند. یک‌شب وردست آشپز می‌شد. یک‌شب مسئول ایستگاه صلواتی می‌شد.

میان‌دارِ هیئت علمدار شهر ری بود. با چنان صلابتی بر سینه می‌زدِ و میانداری می‌کرد که هنوز صدایش در گوش اهالی مسجد می‌پیچد.

در مراسم مختلف به ویژه ایام محرم و فاطمیه در هیئت مسلم‌بن‌عقیل(ع) نیز حضوری فعال داشت.

رضا بسیار شهدایی هم بود. رفیقش که رزمنده مدافع حرم بود، تعریف می‌کند: «یک سالی می‌شد که وعده رضا قبر شهید گمنامی در بهشت‌زهرا(س) بود. تقریباً هر هفته یا یک هفته در میان هر طور بود خودمان را به بهشت‌زهرا می‌رساندیم. بعد از فاتحه خواندن بر سر مزار شهید پلارک که رضا علاقه خاصی به آن داشت، بر سر قبر یک شهید گمنام می‌رفتیم. وقتی هم که من سوریه بودم و نمی‌توانستیم با هم برویم، رضا این وعده را فراموش نمی‌کرد. نمی‌دانم در دلش چه عهدی با آن شهید گمنام داشت. رضا اهل‌دل بود و شهادتش باعث شد آن شهید گمنام از غربت دربیاید.»

شهید امیرحسین داداشی

شهید امیرحسین داداشی، آتش نشان ایستگاه شماره ۴۶ سازمان آتش‌نشانی تهران بود. او دانشجوی ارشد امداد و سوانح هلال احمر بود و زمان حادثه پلاسکو سر جلسه امتحان بود، ولی به سرعت با موتور خود را به محل حادثه رساند و لباس ضد حریق را از یکی از همکارانش گرفت و برای نجات مردم به دامان آتش رفت و به شهادت رسید.

پدر شهید خاطرنشان می‌نماید: «هیچ عقل سلیمی خود را به چنین معرکه‌ای با این سرعت نمی‌رساند مگر عاشق کار خود باشد و فرزندم عاشق حرفه خود بود. امیرحسین خود را به دل آتش زده بود در صورتی که آن روز نه وظیفه‌ای داشت و نه کسی ایرادی به وی می‌گرفت؛ بلکه همانند همه جوانان کشور اسلامی خود، احساس وظیفه و مسئولیت کرده بود که می‌تواند موثر باشد و کمکی انجام بدهد و رفته بود. سعادت و لیاقت شهادت پیدا کرده بود زیرا عمری با فرهنگ ایثار و شهادت خو گرفته بود.»

شهید امیرحسین داداشی با هدف و انگیزه وارد سازمان آتش‌نشانی شده بود. بسیار شجاع و نترس بود و پشتکار خوبی در زمینه‌های مختلف داشت. از غواصان زبده کشور بود. ۱۶ سالگی غواصی را یاد گرفت و غواص سه ستاره بود. مدرس بین‌المللی غواصی بود که زیر نظر استاد آلمانی آموزش دیده بود. علاوه‌بر مدرک غواصی، مدرک راپل و گواهینامه پایه یک هم گرفته بود.

در مأموریت‌ها با یگان هوایی شرکت می‌کرد. به‌عنوان نمونه در حادثه بالگردی که در دریاچه خلیج فارس سقوط کرد، امیرحسین رفت و وارد عمل شد و یکی از امدادگران حادثه بود که مورد تقدیر قرار گرفت.

پدر شهید در مورد امام حسینی بودن و عشقش به فرهنگ ایثار و شهادت و برخی ویژگی‌های ممتاز اخلاقی‌اش ابراز می‌دارد: «فرزندم همیشه حرمت مرا نگه می‌داشت و جلوتر از من وارد مکانی نمی‌شد؛ او حتی جلوتر از من راه نمی‌رفت و همواره به من احترام می‌گذاشت. من به خاطر علاقه و این‌که خود رزمنده دفاع مقدس بودم، به عکس شهدا سلام می‌کردم؛ امیرحسین هم با احترام مقابل عکس شهدا می‌ایستاد و سلام می‌کرد و احترام می‌گذاشت و سرانجام اجر احترام به شهدا را با شهادت گرفت. من برای رفتن به سوریه آموزش می‌دیدم که امیرحسین نیز با من همراه شد. چند جلسه آموزشی را با هم گذراندیم....از کودکی با فرهنگ ایثار و شهادت آشنایی داشت. علاقه خاصی به فیلم‌های دفاع مقدس از خود نشان می‌داد و با دیدن این فیلم‌ها اشک می‌ریخت.... امیرحسین می‌خواست اربعین به کربلا برود، نتوانست با هلال احمر برود، با ماشین خودش به مرز چذابه رفت، سرما خورده بود، همه سختی راه و مسائل سفر را به جان خرید و عاشقانه رفت و برات شهادت را از امام حسین(ع) گرفت و ردای شهادت را پوشید و از من سبقت گرفت.امیرحسین سرپرستی یک بچه یتیم کمیته امداد را بر عهده داشت که تصمیم گرفته‌ایم، بعد از شهادتش راه او را ادامه بدهیم.»

شهید رضا نظری

شهید رضا نظری ۲۴ خرداد سال ۱۳۶۸ مصادف با میلاد امام رضا(ع) به دنیا آمد. به گفته مادر شهید: «رضا چون در تولد امام رضا(ع) به دنیا آمد، نذر امام رضا(ع) کردیم و نامش را رضا گذاشتیم. همیشه به او می‌گفتم در همه کارها به امام رضا(ع) توسل کند. رضا برای قبولی در آزمون آتش‌نشانی هم به امام رضا(ع) توسل کرد و حاجت خود را هم دریافت کرد.»

به گفته خانواده‌اش شهید رضا نظری دلش می‌خواست یکی از مدافعان حرم باشد. بعد از شهادتش فهمیدند ثبت‌نام هم کرده بوده است.

یادی از شهید رحیم امینی

تندیس زهد و عشق

علی آبکنار

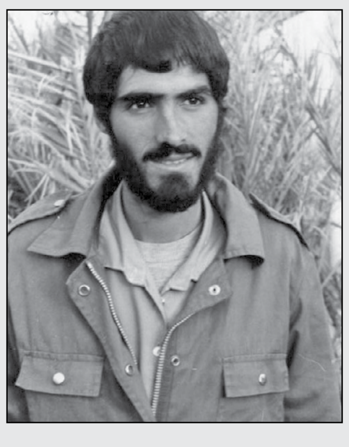

به سال ۱۳۴۳، آلاله‌ای سپید از فراز خاک خوراسگان بر بلند سرای عشق و حقیقت رویشی سبز نمود از شمیم معطر و روحانی خانواده، نهال وجودش به عطر حق آگین گشت، به نیایش سبز روی آورد و عشق الهی در وجودش خانه کرد. بزرگواری بود از تبار زهد و پارسایی که سینه مالامال از عشق را بوسه‌گاه سجاده نماز می‌نمود و بر کران قبلهٔ حق، آیات ره دوست می‌جست و تندیس عینی «مع الصابرین» بود.

در این ره بر آن بود گمنامی خاکیش را به پیک صبح صادق برساند و صبغهٔ الهیش را به حق‌الناس، حق‌النفس و حق‌الله مزین نماید. رهجوی ائمه بود که در گلشن سبز ولایت و امامت، سودا به آبشار حقیقت می‌سپرد. در کرانه دریای تعلم، چند صباحی به تحصیل پرداخت و تا سوم راهنمایی تحصیل نمود. غنچه وجودش در کنار تحصیل در وسعت کار و تلاش به کشاورزی اشتغال یافته و با کسب روزی حلال، امداد رسان خانواده بود. به سن چهارده سالگی سایه شوم فوت پدر بر کران دلش سایه افکند و درد و فراق را برای او رقم زد. دستان کریمش حاتم سرای فقرا بود و رأفت رحیمش مشکل‌گشای مستمندان. خیمه بذله‌گویی و خوش بیانی زینت بزم اطرافیان می‌نمود و کلام لطیف، بذل ضیافت یاران آن‌گونه که ملقب به «عمو رحیم» بود. شوریده سری بود در سیر الی الله.

با طلوع فجر اذهان در بلد اسلامی، به فریاد پرطنین حقیقت پیوست. طریق فعالیت سیاسی را پیشه کرد و در پخش نوار و اعلامیه و شب بیداریها اهتمام ورزید. در تمام ثانیه‌های گذر زندگی آهنگ ایستادگی نمود تا اینکه روایت فتح سرخ با سپیده حق بر سراسر ایران زمین طنین افکند. از پای ننشست و مسیر انقلاب را با فعالیتهای خویش آذین بست. در عنفوان جوانی با همسری مهربان در عین سادگی، عقد نکاح بست.

با حملات کافران مستکبر، آن بزرگوار در تبار سرخ بسیج به میعادگاه آتش و خون گام نهاد تا طعم عشق را در قتلگاه بارگاه ربانی بچشد و به مردان سرانجام بپیوندد و در نزهتگر ستاره‌های والاتبار به اشراق آفتاب نائل گردد. او که پیروی از امام، نجات اسلام و مسلمین مؤکد کلامش بود در طول پنج سال علمداری هابیلیان زمان، در سنگرهای اسلام بعثیان زیادی را به خاک و خون کشید و در طول این زمان، یازده مرتبه مجروح گشت. اما او بیدی نبود که به این بادها بلرزد. طعم گلوله‌های آتشین را بارها چشیده بود ولی هر بار مصمم تر، خویش را به باد فراموشی سپرده و در تجلی‌گاه عشق حضور دوباره یافته بود.

سرانجام در تاریخ ۶۵/۱۱/۲۴ آن در حالی که وضوی طهارت نموده و آماده سجده عشق به بارگاه یار بود با اصابت خمپاره به قامت رسایش از ناحیه سر و دست، در عروجی عاشقانه بر خاک گلرنگ شلمچه فرو افتاد و کبوتر دلش برای همیشه به عرش الهی پر کشید در حالی که قبل از رسیدن به شهادت، حضور بر بارگاه عشق بر مطهر وجود نازنینش الهام گشته بود.

گلواژه‌هایی چند از وصیتنامه آن شهید:

«امروز اسلام در خطر شرق و غرب است، بشتابید و پیام امام را لبیک گوئید و زمینهٔ ظهور حضرت مهدی(عج) را فراهم کنید. برادران ما رفتیم اما وصیت‌نامه ما را عمل کنید و اسلام عزیزمان را یاری کنید و دست از اهل بیت نکشید که اگر اسلام را یاری کنید خداوند شما را یاری می‌کند و شما سعادتمند خواهید شد و اگر اسلام عزیزمان و قرآن را یاری نکنید جز به نابودی نخواهید رسید و اهل دوزخ خواهید شد».

روایت صدثانیه‌ای

کمترین وظیفه ما

ابوالقاسم محمدزاده

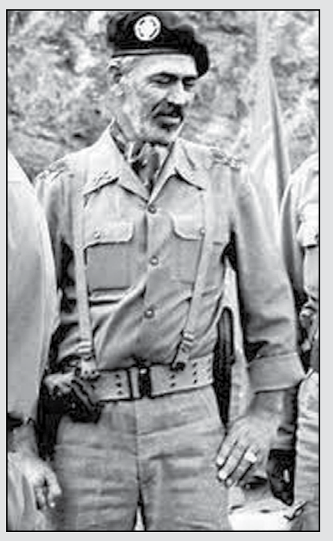

یکی از افسرها جلو آمد و در حالی‌که حیرت و تعجب در کلام و رفتارش موج می‌زد، معترضانه گفت:

– من اصلا متوجه نمی‌شم. شما می‌گید به قلب دشمن بزنیم. از دشمن تلفات و اسیر بگیریم و سالم برگردیم. نمی‌شه!

سرهنگ آبشناسان خنده ملایمی کرد و دستی به صورتش که حالا ته‌ریشی اونو پوشونده بود کشید و گفت:

– این کار من است. کار یک نیروی مخصوص اینه که عملیات نفوذی انجام بده و به دشمن، داخل خاک خودش ضربه بزنه و برگرده. این کمترین وظیفه منه.

اون روز ۱۰ کیلومتر پیشروی کرده بودیم و جناب سرهنگ حسن آبشناسان بی‌هیچ ترس و واهمه‌ای پیشاپیش ما حرکت می‌کرد. سه خودروی مهم دشمن رو منهدم کردیم و با تعدادی اسیر سالم به مقرمان برگشتیم.

موضوع: سرتیپ شهید حسن آبشناسان

یک شهید، یک خاطره

پاسخ به امام زمان(عج)

مریم عرفانیان

پسرم احمد هیچ‌وقت نمی‌خواست کسی را از خودش رنجیده‌خاطر کند. یادم هست روزی که می‌خواست به جبهه برود، وقتی دید پدرش از رفتن او کراهت دارد و بهانه می‌آورد، خیلی محترمانه گفت: «پدر جان، اگه شما صلاح نمی دونید، جبهه نمی‌رم؛ ولی شما خودتان باید پاسخ امام زمان رو بدید. من دینی به عهده‌دارم که باید انجام بدم.»

پدرش گریه کرد و گفت: «نه پدر جان، من نمی‌تونم چنین مسئولیتی رو بپذیرم، شما برو.»

احمد بدون اینکه دل پدرش را بشکند، موافقت او را گرفت، رفت و شهید شد.

خاطره‌ای از شهید احمد صمیمی ترک
راوی: مادر شهید